

نمایش کوتاه مذهبی

دعبل خزایی

صحنه: دعبل خزایی شاعر معروف اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نگران و مضطرب وارد می شود و دکتر دکتر کنان فریاد می زند

دعبل: دکتر دکتر به دادمان برس ... آقای دکتر کجایی ... به دادمان برس ...

دکتر وارد شده و می گوید: بله ... بله آمدم ... جناب دعبل شما میاید؟

دعبل: دکتر جان کنیز من ... از درد به خود می پیچد... درد او را ناتوان کرده ... بیا بیا ببین

دکتر: پس کجاست؟

دعبل: جاریه در اتاق معاینه است

دکتر: صبور باش تا بیمار را معاینه کنیم

دکتر از صحنه خارج و دعبل در گوشه صحنه اتاق معاینه را نگاه کرده و می گوید

دعبل: دستم به دامنیت دکتر کاری بکن ... درد چشمانش قابل تحمل نیست کاری بکن ... درد چشمانش قابل تحمل نیست کاری بکن ... من به این جاریه بسیار علاقه مند هستم زن نجیبی است ... هر کاری که می شود کرد دریغ ندارید

دکتر: وضع چشمانش اصلاً خوب نیست (صدای دکتر از خارج صحنه می آید)

دعبل: یعنی هر دو چشم از دست می رود

دکتر وارد می شود و می گوید: چشم راست نه ولی چشم چپ را از دست می دهد

دعبل: برای چشم راست مرحمی یا دارویی ... دکتر آیا نمی شود هر دو چشم را تگه داشت؟

دکتر: جناب دعبل شما فرد شاعر و حکیمی بزرگ و بلند مرتبه ای ، می دانی تمام تلاش من حفظ هر دو چشم است ولی واقعا دیگر نمی شود کاری کرد ، البته توکل بر خدا را نباید فراموش کرد

دعبل : دارو و درمان چه؟

دکتر: برایش دارو تهیه و برایتان می فرستم ، مرحم را خوب بر هر دو چشم بگذارید و چند روزی چشمانش بسته باشد، مسکن هم می دهم تا آرام باشد

دعبل: چشم دکتر به روی چشم ... توکل به خدا

دکتر: بله ما وسیله هستیم شفا در دستان خدای بزرگ است ، زخم جانکاهی بر چشم چپ این جاریه است که فعلا درمانی ندارد... یعنی من درمانی برایش سراغ ندارم

دعبل: داروهایش را مصرف کرد مجدد به خدمت برسیم

دکتر: بله پس از اتمام داروها بیایید تا معاینه مجددی داشته باشم

دعبل: دکتر مسافرتی در پیش دارم و قرار است به خراسان عزیمت کرده و در محضر مولایمان حضرت رضا (ع) قصیده سرایی کنم...

دکتر: سلام خاص حقیر را به آقا و مولایم علی ابن موسی الرضا (ع) برسانید

دعبل : بله حتما... پس از مسافرت دوباره مزاحم خواهم شد

دکتر: البته مسافرت برای جاریه توصیه نمی شود

دعبل: نه نخیر او را همراه نخواهم برد... اگر اجازه بفرمایید مرخص می شوم....

دکتر: بله دست خدا به همراه شما...

پرده دوم

صحنه : شبیه حضرت امام رضا (ع) با لباس عربی و صورت پوشیده نشسته که دعبل اجازه قصیده سرایی می کند

دعبل: آقای من اگر اجازه فرمایید قصیده ای را تقدیم کنم

شبه حضرت رضا (ع): آن را بخوان

دعبل: مولای من این قصیده را درباره شما گفته ام و به جان خود سوگند خورده ام که آن را پیش از شما برای احدی نخوانم و شروع کرد به خواندن

مدارس و مکانهایی که در آن آیات قرآن خوانده می شد و تفسیر می گشت اکنون بین خالی شده ، حمل نزول وحی اکنون چون صحرایی بی آب و علف خشک شده ، می بینم که اموال و دارایی اهل بیت در میان دیگران تقسیم شده ، دستان اهل بیت از اموال خودشان خالی شده

شبه حضرت رضا (ع) گریسته و می گوید: ای خزایی راست می گویی

دعبل: هر گاه هدف حربه تیر ظلم و ستم دشمن قرار گیرند ، دست های بسته و تهی از حربه و حيله خود را به سمت دشمن می گشایند

شبه حضرت رضا (ع) دستان خود را جابجا کرده و دستان خود را پشت رو کردند و فرمودند: آری به خدا سوگند دستهای بسته و تهی

دعبل: من به سبب حب شما خاندان همه عمر در وحشت و ترس زیسته ام اما امید دارم که پس از وفاتم از عذاب در امان باشم

شبه حضرت رضا (ع) فرمودند: خداوند تو را از عذاب روز سخت قیامت در امان دارد

راوی وارد شده و می گوید:

دعبل در ادامه قصیده از مظلومیت حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) قصیده را ادامه داد تا به امام کاظم (ع) رسید و گفت

دعبل: و قبری است که متعلق به نفس پاکی است که خداوند در یکی از غرفه های بهشت او را جای داده است

شبه حضرت رضا (ع) فرمودند: آیا نمی خواهی در این قسمت دو بیت قصیده به قصیده ات بیفزاییم تا کامل شود

دعبل: آری ای پسر رسول خدا بفرمایید

حضرت فرمودند: و قبری است در طوس که چه درد آور و مصیبت بار است ، شعله های آتشین آن از درون دل زبانه می کشد تا روز حشر مگر خداوند بر انگیزد قائم خود را تا درد و رنج های ما را آرامشی بخشد

دعبل: ای پسر رسول خدا این قبر در طوس از آن کیست؟

حضرت فرمودند: قبر من است و چندی نمی گذرد که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوار من خواهد شد ، آگاه باش هر کسی مرا در غربتم زیارت کند در روز قیامت با من در یک درجه خواهد بود در حالی که گناهانش بخشیده خواهد شد

راوی: وارد شده و می گوید: دعبل پس از پایان در خواست پیراهنی از آن حضرت کرد که امام رضا (ع) علاوه بر پیراهن با هدیه ای نقدی از دعبل تقدیر کردند و دعبل آن پیراهن را برای شفا نزد جاریه برد

دعبل در حال گفتگو با دکتر وارد صحنه می شود و می گوید:

دعبل: دکتر چشمان جاریه بهتر شده یا همان وضعیت سابق ادامه یافته ؟

دکتر: نه چشم راست بهتر است ولی چشم چپ وخیم تر شده و امیدی نیست ولی همچنان باید دارو بگیرد و دعا کنیم تا فرجی شود باید منتظر بود

دعبل: از چشم چپ فوق العاده شکایت دارد و درد وحشتناکی می کشد البته چشم راست نیز بینایی ندارد

دکتر: بله گفتم بهبودی یکی از چشمان قابل تصور است ولی هیچ بعید نیست هر دو چشم را از دست بدهد

دعبل: این وضع طاقت جاریه را کم کرده و هر روز ضعیف تر شده و چه بگویم از ناله های او ...

دکتر: زخم چشمانش بسیار جانکاه و عظیم است ، گویی عفونتی بدخیم گریبانگیرش شده با دیگر اطبا مشورت کردم ... همه عاجز و درمانده ایم

دعبل: پیراهنی از مولایمان علی ابن موسی الرضا (ع) برایش بعنوان تبرک آورده ام بخشی را دوستان در شهر قم تکه کرده و برداشتند بخش دیگر را اگر اجازه دهید روی چشمان جاریه بیندم به نیت شفا... به قصد شفا

دکتر: کاری بس نیکو و درستی است حضرت رضا (ع) صاحب کراماتی الهی هستند ، این بنده از سخاوت و کرامات آن حضرت بسیار شنیده ام خیر است انشا...!

دعبل: اجازه مرخصی می خواهم

دکتر: مرا بی خبر نگذارید ، تو کلثان به خدا باشد

پرده چهارم

دعبل با خوشحالی و شادمانی وارد صحنه می شود و می گوید:

دعبل: دکتر دکتر جان ... طیب ما کجایی...

دکتر وارد شده و می گوید: خیر است دعبل خزایی ... از چه روی مضطرب و نگرانی

دعبل: دکتر پیراهن مولایمان حضرت رضا (ع) از روی چشمان جاریه باز کردم...

دکتر: خوب چه گونه بود

دعبل: دکتر نه از آن زخم جانگاہ خبری بود و نه از درد و رنج

دکتر: چشمانش چه ؟ ... می تواند ... ببیند؟

دعبل: آری دکتر هر دو چشمش بینا شده آنچنان گریه می کرد مانند ابر بهاری ... نه از درد نه از رنج خبری نیست

دکتر: خدا را شکر و سپاس برو جاریه را بیاور تا معاینه کنم برو سریعتر که ایشان را معاینه کنم

دعبل: خدا را شکر یا علی ابن موسی الرضا (ع) ممنونم آقا جان